



مروری بر دیدگاه های استاد مطهری
در باره آسیب های فرهنگ عمومی



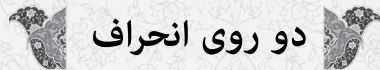
حرف اول



در هر جامعه ای وجود افرادی که آن جامعه را مراقبت می کنند، دائماً ضعف ها و معضلات را شناسایی می کنند و بر تقویت امتیازات تأکید دارند، یک سرمایه است. در جامعه ی ما نیز کم نبوده اند کسانی که همواره تلاش داشته اند خودآگاهی مردم را افزایش دهند، یعنی آنان را نسبت به وضعیتی که در آن بسر می برند، نسبت به ضعف ها و قوت ها آگاه سازند. آگاهی یک مقدمه است، مقدمه ای لازم برای اصلاح و برای حرکت در مسیر صحیح.

آثار استاد مطهری همچون آینه، نقاط ضعف و قوت جامعه ی ما را و بلکه مسلمانان را نشان می دهد. گفته های استاد مطهری یک فرصت است؛ برای اینکه خود را بهتر بشناسیم. اگر به این خودشناسی، صداقت و حق پذیری هم اضافه شود، می تواند زمینه ساز اصلاح شود.

سبحان الله العظیم

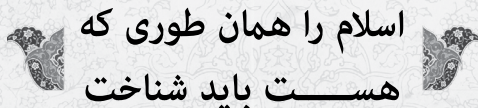


دو روی انحراف



يك وقتي بود كه جامعه ما دچار يك بيماري بود و آن اين كه اسلام را فقط در عبادت مي دانستند آنهم چه عبادتهايي ! ملاك مسلماني ، زياد مسجد رفتن و زياد دعا خواندن بود . اين ، به صورت يك بيماري درآمده بود . ولي كم كم علامت يك بيماري ديگري در ميان ما پيدا مي شود . عده اي كه توجه به جنبه هاي اجتماعي اسلام پيدا كرده اند ، كم كم مي خواهند جنبه هاي معنوي اسلام را ندیده بگیرند . اين هم بيماري است . اگر جامعه ما به اين دنده بیفتد و آن جنبه را فراموش كند ، باز يك جامعه منحرفي است در همان حد كه جامعه گذشته ما منحرف بوده .

(تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۲۹)



اسلام را همان طوری که هست باید شناخت



با کمال تأسف الّن در اجتماع ما اکثر آنهایی که شور اسلامی دارند، دو دسته هستند: يك دسته ربیع بن خثیمي فكر می کنند، مثل خواجه ربیع



افراط و تفریط



غالباً جامعه ها از راه گرایش صددرصد به باطل، به گمراهی کشیده نمی شوند، بلکه از افراط در يك حق به فساد کشیده می شوند. بسیاری از انسانها نیز از این راه به فساد کشیده می شوند... عبادت يك ارزش واقعی است ولی اگر مراقبت نشود، جامعه به حد افراط به سوی این ارزش کشیده می شود؛ یعنی اساساً اسلام فقط می شود عبادت کردن، فقط می شود مسجد رفتن، نماز مستحب خواندن، دعا خواندن، تعقیب خواندن، غسلهای مستحب بجا آوردن، تلاوت قرآن. اگر جامعه در این مسیر به حد افراط برود، همه ارزشهای دیگر آن محو می شود... گاهی جامعه به سوی زهد کشیده می شود. زهد خودش حقیقتی است، قابل انکار نیست، يك ارزش است و دارای آثار و فواید. محال و ممتنع است كه جامعه ای روی سعادت ببیند یا لافلا آن را بتوانیم جامعه اسلامی بشماریم در حالی كه در آن جامعه این عنصر و این ارزش وجود نداشته باشد. اما می بینید گاهی همین ارزش، جامعه را به سوی خود می کشد؛ دیگر همه چیز می شود زهد، و غیر از زهد چیز دیگری نیست.

(انسان کامل، ص ۳۶)

فکر می‌کنند. اسلام برای اینها عبارت است از ذکر و دعا و نافله خواندن و زیارت رفتن و زیارت عاشورا خواندن. اسلام برای اینها یعنی کتاب مفاتیح و کتاب زاد المعاد. همه اسلام برای اینها در کتاب مفاتیح خلاصه شده است و غیر از این چیزی اساساً وجود ندارد. درست مثل ربیع بن خثیم فکر می‌کنند؛ اصلاً کاری به دنیا ندارند، کاری به زندگی ندارند، کاری به مقررات اجتماعی اسلام ندارند، کاری به اصول و ارکان اسلام ندارند، کاری به تربیت اسلام ندارند، به هیچ چیز اساساً کاری ندارند.

عکس العمل کندروی اینها این است که يك طبقه دیگری پیدا شده از تندروها که واقعاً به مسائل اجتماعی اسلام اهمیت می‌دهند و حساسیت هم نشان می‌دهند. این جور اشخاص از این نظر خیلی هم باارزش هستند، ولی برخی از همینها را من گاهی دیده‌ام که مثلاً مستطیع شده است اما به حج نمی‌رود. این آدمی که واقعاً مسلمان است، واقعاً به اسلام علاقه‌مند است و دلش برای اسلام می‌تپد، وقتی مستطیع می‌شود به مکه نمی‌رود، اصلاً برایش خیلی مهم نیست. به نماز اهمیت نمی‌دهد. به اینکه در مسائل باید تقلید کرد اهمیت نمی‌دهد...

(آزادی معنوی، ص ۷۹)

ارزش اسلام به جامعیت آن است

ما هرگز نباید به عبادت استخفاف کنیم. ما باید مسلمان کامل و جامع باشیم. ارزش اسلام به جامعیت آن است. نه آن‌طور باشیم که فقط به

عبادت بچسبیم و غیر آن را رها کنیم و نه مثل آنها که اخیراً پیدا شده‌اند باشیم که اسلام را فقط به تعلیمات اجتماعی‌اش بشناسیم و به عبادت استخفاف کنیم، عبادت را تحقیر کنیم.

(آزادی معنوی، ص ۸۹ و ۹۰)

اگر کامل نیستیم متعادل باشیم

اشتباه نکنیم که فقط يك ارزش را بگیریم و ارزشهای دیگر را فراموش کنیم. ما نمی‌توانیم در همه ارزشها قهرمان باشیم، ولی در حدي که می‌توانیم، همه ارزشها را با یکدیگر داشته باشیم، اگر انسان کامل نیستیم، بالاخره يك «انسان متعادل» باشیم. آن وقت است که ما به صورت يك مسلمان واقعي در همه میدانها درمی‌آئیم.

(انسان کامل، ص ۵۰)

حسن و عیب ما مردم ایران

ما مردم ایران يك حسن داریم و يك عیب. حسن ما مردم این است که در مقابل حقیقت، تعصب کمی داریم و شاید می‌توانیم بگوییم بی‌تعصب هستیم؛ یعنی اگر با حقایقی برخورد کنیم و آنها را درک کنیم، شاید از

هر ملت دیگر زودتر تسلیم آن حقایق می‌شویم. ولی يك عیب بزرگی در ما ملت ایران هست که به موازات اینکه در مقابل حقایق تسلیم می‌شویم، به حماسه‌ها و ارکان شخصیت خودمان زیاد پایبند نیستیم و با يك حرف پوچ، زود آن را از دست می‌دهیم و رها می‌کنیم. هیچ ملتی به اندازه ما نسبت به شعائر خودش بی‌اعتنا نیست. شما هندیها و ژاپنیها و اعراب را دیده‌اید؛ آنها هم مثل ما مشرق زمینی هستند، لکن از این نظر مثل ما نیستند. به اندازه‌ای که ما در مقابل لغات و عادات اجنبی تسلیم هستیم، هیچ ملتی تسلیم نیست.

به عکسهایی که در کتابهای تاریخ علوم هست نگاه کنید، می‌بینید دانشمندان درجه اول هند با همان عمامه و لباس خودشان هستند. نهری که يك سیاستمدار بزرگ و يك وزنه جهانی بود، با همان لباس هندی در همه جا حرکت می‌کرد. بلندی و کوتاهی لباس و یا سفید و سیاه بودنش اهمیت ندارد، اما اینکه آن دانشمند عمامه خودش را سرش می‌گذارد و یا نهری با آن شلوار سفید و گشاد و پالتوی مخصوص همه جا می‌رود، می‌خواهد به همه مردم دنیا بگوید که من هندی هستم و باید هندی باقی بمانم و در مقابل علم و صنعت تعصب ندارم، که علم و صنعت مربوط به کشور خاصی نیست؛ در مقابل عقاید بزرگ فلسفی و دینی تعصب ندارم اما در مورد شعارهای ملی، هر کسی به شعارهای خودش پایبند است، من چرا باید شعار يك ملت دیگر را بپذیرم؟ ولی ما، اگر فرنگی يك زُتار بپندد، ما دو تا زُتار می‌پندیم، با اینکه او روی حساب شعار خودش این کار را می‌کند. در جامعه ما این حسابها نیست.

(حماسه حسینی، ص ۴۴ و ۴۵)

سرمایه‌های اسلامی را نمی‌شناسیم

ما امروز آن اولین شرط رشد اسلامی را که شناخت اسلام و سرمایه‌های اسلامی است نداریم، ما فرهنگ اسلامی را نمی‌شناسیم، بلکه هنوز نمی‌دانیم که اسلام هم فرهنگی دارد، ما تاریخ درخشان خودمان را نمی‌شناسیم، نمی‌دانیم که ما يك تاریخ بسیار درخشان اسلامی داشته ایم و داریم، ما شخصیت‌های بزرگ خود را که نقش بزرگی در تمدن عالم و در تحول جهان داشته‌اند هنوز نمی‌شناسیم و به همین جهت بخودمان اعتماد نداریم و خودمان را حقیر می‌پنداریم. بدین معنی که تاریخ خودمان را تاریخ لاغر و حقیری می‌پنداریم. اگر ما چیزی را ندانیم و نشناسیم چگونه می‌توانیم آنرا حفظ و نگهداری کنیم و از آن بهره برداری نمائیم.

(امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۱۳۶ و ۱۳۷)

از گذشته خود بی‌خبریم

ما چهارده قرن- که پنج شش قرن آن از درخشانترین دوره‌ها بوده است- تمدن بسیار عظیمی داشته‌ایم، و بعضی از سخنرانان دانشمند

جامعه شناس ما که در همین جلسه سخنرانی کرده‌اند، در اطراف ارزش و اصالت تمدن اسلامی بحث کرده‌اند. در جلد دوم کتاب محمد خاتم پیامبران در مقاله «کارنامه اسلام» اصالت تمدن اسلامی و اینکه این تمدن فقط و فقط از اسلام برخاسته و بس و در ردیف مهمترین تمدنهای دنیا می‌باشد، ثابت شده است؛ یعنی گفته‌اند اگر مثلاً پنج یا سه تمدن، تمدن درجه اول باشند، یکی از آنها تمدن اسلامی است. ما چقدر در این زمینه حساسیت داریم؟ چقدر در راه تبلیغ تمدن و سابقه خودمان فعالیت می‌کنیم؟ جوانان ما اساساً خیال می‌کنند اسلام تا امروز کاری نکرده؛ از وقتی که ظهور کرده تا امروز، مردم دارند مرتب به آن عمل می‌کنند و نتیجه نهایی‌اش همین است که ما امروز هستیم! ما حتی از کتابهای خودمان خبردار نیستیم. اگر از ما بپرسند مسلمین در ریاضیات چقدر ابتکار داشته‌اند، نمی‌دانیم. تازه بعضی از فرنگیها در این زمینه حرفهایی به نفع خودشان زده‌اند. خوشبختانه من چند نفر از دانشمندان ایرانی خودمان را سراغ دارم که در این زمینه مطالعات بسیار خوب کرده‌اند و به کشفیات بسیار عالی نایل شده‌اند و دقیقاً اثبات می‌کنند که بسیاری از نظریاتی که دنیای اروپا ادعا می‌کند که مخترع و مبتکرش است، اختراع و ابتکارش در دنیای اسلام صورت گرفته است. ما از سابقه خودمان در قسمتهای دیگر نظیر هنر، صنایع مستظرفه، فلسفه، فیزیک، شیمی و تاریخ نیز بی‌اطلاعیم، نمی‌دانیم چه بودیم و چه هستیم.

(حماسه حسینی، ص ۲۶۶ و ۲۶۷)

پیغمبر یعنی «انسان کامل»

همان طور که قرآن را برداشتیم به طاقچه بالا گذاشتیم و به طاق آسمان کوبیدیم، سیره انبیاء و اولیاء و مخصوصاً سیره پیغمبر اکرم و ائمه معصومین را هم برداشتیم به طاق آسمان کوبیدیم، گفتیم: او که پیغمبر است، حضرت زهرا هم که دیگر حضرت زهراست، امیرالمؤمنین هم که حضرت امیرالمؤمنین است، امام حسین هم که امام حسین است. نتیجه‌اش این است که اگر يك عمر برای ما تاریخ پیغمبر بگویند، برای ما درس نیست و مثل این است که مثلاً بگویند فرشتگان در عالم بالا چنین کردند. خوب، فرشتگان کردند، به ما چه مربوط؟ يك عمر اگر بیايند درباره علی حرف بزنند، اصلاً ککمان نمی‌گردد. می‌گوییم علی که نمی‌شود مقیاس ما قرار بگیرد. يك عمر برای ما از امام حسین حرف بزنند، ککمان نمی‌گردد که در راه امام حسین هم باید يك قدم برداشت، چون «کار پاکان را قیاس از خود مگیر». یعنی این منبع شناخت را هم از ما گرفتند. در صورتی که اگر این جور می‌بود، خدا به جای پیغمبر فرشته می‌فرستاد. پیغمبر یعنی انسان کامل، علی یعنی انسان کامل، حسین یعنی انسان کامل، زهرا یعنی انسان کامل؛ یعنی مشخصات بشریت را دارند با کمال عالی مافوق ملکی، یعنی مانند يك بشر گرسنه

می‌شوند غذا می‌خورند، تشنه می‌شوند آب می‌خورند، احتیاج به خواب پیدا می‌کنند، بچه‌های خودشان را دوست دارند، غریزه جنسی دارند، عاطفه دارند، و لهذا می‌توانند مقتدا باشند. اگر این جور نبودند، امام و پیشوا نبودند.

(سیری در سیره نبوی، ص ۳۲ و ۳۳)

چند تا سخن از پیامبر بلدیم؟

ما نمی‌توانیم از این اظهار تأسف درباره خودمان خودداری کنیم که ما که امت پیغمبر آخرالزمان هستیم، از هر کدامان اگر بپرسند، نه چند تا سخن از پیغمبر بلدیم (حتی لفظش را هم بلد نیستیم، چه رسد به معنی و تفسیرش) و نه از سیره و رفتار پیغمبر می‌توانیم چند کلمه بگوییم.

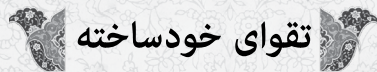
(سیری در سیره نبوی، ص ۴۳)

زهدهای دروغین

گاهی بعضی از افراد بی‌همت به دلیل اینکه عرضه و هم ندارند، به دلیل

اینکه مرد نیستند، وقتی آدمی را می‌بینند که دنبال جمع کردن ثروت می‌رود، تحقیرش می‌کنند، به او می‌خندند، آیات زهد را می‌خوانند، دم از تقوا و زهد می‌زنند، می‌خواهند مغالطه کنند. نه آقا! او که دنبال جمع کردن ثروت می‌رود، با همان حرص و حالت دنیاپرستی هم می‌رود، از توی ضعیف همت و دون همت گداصفت بالاتر است، از تو باشخصیت‌تر است. او نسبت به آن مردی که همتش از این بالاتر است، مذموم است. يك زاهد واقعی مثل علی می‌تواند او را مذمت کند که مرد همت است، مرد کار است، مرد پیدا کردن ثروت است اما آزمند و حریص نیست، برای خودش نگه نمی‌دارد، خودش را به آن پول نمی‌بندد. پول را به دست می‌آورد ولی برای چه؟ برای خرج کردن، برای کمک کردن. اوست که حق دارد این را مذمت کند و بگوید: ای آزمند! ای حریص! ای کسی که همت داری، عزیمت داری، تصمیم داری، شور در وجودت هست، نیرو در وجودت هست، چرا نیرویت را در راه جمع کردن ثروت مصرف می‌کنی، چرا ثروت برای تو هدف شده است؟ ثروت باید برای تو وسیله باشد. اما من دون همت پست نظر که همان مال و ثروت را با نکبت و درiozگی از دست دیگری می‌گیرم (دست او را می‌بوسم، پای او را می‌بوسم که يك هزارم، يك میلیونم ثروتش را به من بدهد) حق ندارم از او انتقاد کنم.

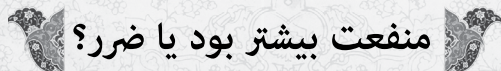
(آزادی معنوی، ص ۱۹۷ و ۱۹۸)



تقوای خود ساخته

در زمان ما ... اگر گفته می‌شود فلان کس آدم باتقوایی است یعنی مرد محتاطی است، انزوا اختیار کرده و خود را از موجبات گناه دور نگه می‌دارد. این همان نوع تقواست که گفتیم ضعف است. شاید علت پیدایش این تصور این است که از اول، تقوا را برای ما «پرهیزکاری» و «اجتنابکاری» ترجمه کرده‌اند و تدریجاً پرهیز از گناه به معنای پرهیز از محیط و موجبات گناه تلقی شده و کم کم به اینجا رسیده که کلمه تقوا در نظر عامه مردم معنای انزوا و دوری از اجتماع می‌دهد، در محاورات عمومی وقتی که این کلمه به گوش می‌رسد يك حالت انقباض و پا پس کشیدن و عقب نشینی کردن در نظرها مجسم می‌شود.

(ده گفتار، ص ۲۴)



منفعت بیشتر بود یا ضرر؟

به خدا قسم من می‌ترسم زانی که ما از راه امر به معروف و نهی از منکر جاهلانه کرده‌ایم یا صدمه‌هایی که از این راه به اسلام زده‌ایم، از زیان ترک امر به معروف و نهی از منکرمان بیشتر باشد.



تقوای ضعف

در کتب اخلاقی گاهی از دسته‌ای از قدما یاد می‌کنند که برای آنکه زیاد حرف نزنند و سخن لغو یا حرام به زبان نیاورند، سنگریزه در دهان خود می‌گذاشتند که نتوانند حرف بزنند، یعنی اجبار عملی برای خود درست می‌کردند. معمولاً دیده می‌شود که از این طرز عمل به عنوان نمونه کامل تقوا نام برده می‌شود، در صورتی که اجبار عملی به وجود آوردن برای پرهیز از گناه و آنگاه ترك کردن گناه کمالی محسوب نمی‌شود. اگر توفیق چنین کاری پیدا کنیم و از این راه مرتکب گناه نشویم البته از گناه پرهیز کرده‌ایم اما نفس ما همان اژدها است که بوده است فقط از غم بی‌آلتی افسرده است. آنوقت کمال محسوب می‌شود که انسان بدون اجبار عملی و با داشتن اسباب و آلات کار از گناه و معصیت پرهیز کند. اینگونه اجتنابها و پهلوی تهی کردنها اگر کمال محسوب شود از جنبه مقدماتی است که در مراحل اولیه برای پیدا شدن ملکه تقوا ممکن است داشته باشد، زیرا پیدایش ملکه تقوا بعد از يك سلسله ممارست و تمرینهای منفی است که صورت می‌گیرد. اما حقیقت تقوا غیر از این کارها است. حقیقت تقوا همان روحیه قوی و مقدس عالی است که خود حافظ و نگهدارنده انسان است. باید مجاهدت کرد تا آن معنا و حقیقت پیدا شود.

(ده گفتار، ص ۲۳)

من نمی‌دانم اگر ضرر و منفعت مجموع کتابهای اسلامی را که ما منتشر می‌کنیم پای همدیگر حساب کنیم، فایده‌اش بیشتر است یا ضررش. همچنین الآن نمی‌توانم به‌طور دقیق بگویم که اگر پولهایی را که در راه اسلام و حتی به قصد قربت خرج می‌کنیم پای هم حساب کنیم، آیا منفعتشان برای اسلام بیشتر است یا ضررشان. چون قرآن صریحاً می‌گوید:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مَأَةٌ حَبَّةٍ». يك نوع انفاق را می‌گوید مَثَلُ مَثَل گندمی است که در زمین مساعدی کاشته شود، هفت خوشه در آورد و هر خوشه‌ای صد دانه باشد و حتی از این هم بیشتر: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ». یعنی برخی انفاقهای در راه خدا اینقدر خیر و برکت دارد. اما يك انفاق دیگر هم مثال می‌زند:

«كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»^۲ این انفاق مثلش مثل يك باد سموم خطرناکی است که وقتی به يك كشزار آماده می‌رسد آن را خراب می‌کند، یعنی آنچه را هم که به وجود آمده است از بین می‌برد.

(حماسه حسینی، ص ۲۷۰)

کارنامه ما در امر به معروف و نهی از منکر

در میان ما، در اجرای امر به معروف و نهی از منکر، آن چیزی که بیشتر مورد توجه بوده دو وسیله بوده. الان هم می‌بینیم مردم در اجرای این اصل توجهشان فقط به همین دو چیز است. آن دو چیز یکی گفتن است و دیگری اعمال زور؛ یعنی اول بگوییم بعد هم اگر از گفتن نتیجه نگرفتیم اعمال زور بکنیم. و به تعبیر دیگر- که تعبیر سعدی است- ما به «پند» معتقد هستیم و «بند»؛ اول پند می‌دهیم و اگر اثر نکند و قدرت داشته باشیم، به زدن و بستن متوسل می‌شویم. این دو تا را خوب شناخته‌ایم و به این دوتا آشنایی داریم.

البته شك نیست که گفتن و پند دادن وسیله‌ای است از وسائل. اعمال زور هم به سهم خود در مواردی وسیله دیگری است از وسائل. ولی آیا وسیله امر به معروف و نهی از منکر منحصر است به همین دو؟ وسیله دیگر و راه دیگری نیست؟

عمل جمعي

این هم خود يك مشكلي است در زندگي اجتماعي ما که آنهایی هم که اهل عمل می‌باشند توجهی به عمل اجتماعي ندارند و به اصطلاح تكترو می‌باشند. از عمل فردي کاري ساخته نیست، از فکر فرد کاري ساخته نیست، از تصمیم فرد کاري ساخته نیست، همکاری و همفکري و مشارکت لازم است.

(ده گفتار، ص ۹۴)

فرافکني

ما مردم عادت کرده‌ایم که با حمل به فساد کردن کارهای دیگران، پرده بر روی کوتاهیها و تقصیرهای خود بکشیم.

(ده گفتار، ص ۱۸۲)

مانع اصلاح

یکی از علل عمده عدم موفقیت ما مردم در اصلاح جامعه خود همین است که هر فردی آنگاه که به خودش نگاه میکند و به اعمال خودش نظر می‌افکند، عینک خوشبینی به چشم میزند و آنگاه که به دیگران و اعمال دیگران نظر میکند، عینک بدبینی و نتیجه این است که هیچ کس شخص خود را تقصیرکار نمی‌داند و چنین می‌پندارد که تقصیر متعلق به دیگران است. همه، چشم به عدالت اجتماع دارند و هیچکس فکر نمی‌کند که عدالت اجتماع وقتی حاصل می‌شود که افراد عادل باشند.

(بیست گفتار، ص ۲۸۵)

اول باید درد را بشناسیم

نسل جوان امروز نسل جوان ما مزایایی دارد و عیبهایی. زیرا این نسل يك نوع ادراکات و احساساتی دارد که در گذشته نبود و از این جهت باید به او حق داد. در عین حال يك انحرافات فکري و اخلاقي دارد



تقابل دروغین



یکی دیگر از موجبات اعراض و روگرداندن از دین، جنگ و ستیزی است که برخی از داعیان و مبلغان دینی بی‌خرد میان دین و سایر غرایز فطری و طبیعی بشر ایجاد می‌کنند و دین را به جای اینکه مصلح و تعدیل کننده غرایز دیگر معرفی کنند آن را ضد و منافی و دشمن سایر فطریات بشر معرفی می‌کنند. این مطلب احتیاج به توضیح دارد. بشر فطریات زیادی دارد. در سرشت بشر تمایل به بسیار چیزها نهاده شده است. همه این تمایلات مربوط به اموری است که بشر در سیر تکاملی خود به آنها احتیاج دارد؛ یعنی هیچ تمایل بیهوده و لغوی که احتیاج به کشتن و میراندن داشته باشد در وجود بشر نهاده نشده است، همچنانکه هیچ عضو لغو و بیهوده‌ای در بدن بشر خلق نشده است. در سرشت انسان تمایلات زیادی هست، از آن جمله است تمایل به ثروت، تمایل به محبوبیت اجتماعی، تمایل به علم و حقیقت جویی، تمایل به تشکیل خانواده و انتخاب همسر و امثال اینها. تمایل دینی نیز یکی از تمایلات طبیعی انسان است. هیچ‌یک از این تمایلات با یکدیگر سر جنگ ندارند. بین آنها تضاد و تناقض واقعی نیست. هر کدام از آنها سهمی و حظی و بهره‌ای دارد. اگر سهم و حظ و بهره هر يك از آنها به عدالت داده شود هماهنگی کامل میان آنها برقرار می‌شود. ناهماهنگی و ناراحتی

و باید آنها را چاره کرد. چاره کردن این انحرافات بدون در نظر گرفتن مزایا یعنی ادراکات و احساسات و آرمانهای عالی که دارد و بدون احترام گذاشتن به این ادراکات و احساسات میسر نیست. باید به این جهات احترام گذاشت. رو در بایستی ندارد. در نسل گذشته فکرها این اندازه باز نبود، این احساسات با این آرمانهای عالی نبود. باید به این آرمانها احترام گذاشت. اسلام به این امور احترام گذاشته است. اگر ما بخواهیم به این امور بی‌اعتنا باشیم محال است که بتوانیم جلوی انحرافهای فکری و اخلاقی نسل آینده را بگیریم.

روشی که فعلا ما در مقابل این نسل پیش گرفته‌ایم که روش دهان کجی و انتقاد صرف و مذمت است و دائما فریاد ما بلند است که سینما اینطور، تأثر، اینطور، مهمانخانه‌های بین شمیران و تهران اینطور، رقص چنین، استخر چنان، و دائما وای وای می‌کنیم درست نیست. باید فکر اساسی برای این انحرافها کرد.

درد این نسل را باید درک کرد فکر اساسی به اینست که اول ما درد این نسل را بشناسیم، درد عقلی و فکری، دردی که نشانه بیداری است یعنی آن چیزی را که احساس می‌کند و نسل گذشته احساس نمی‌کرد.

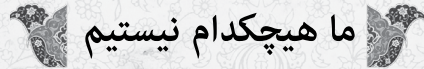
(ده گفتار، ص ۲۱۲)

و جنگ و ستیز آنگاه بر می‌خیزد که انسان بخواهد سهم بعضی از آنها را به دیگری بدهد، یکی را گرسنه نگهدارد و دیگری را بیش از حد لازم اشباع نماید. یکی از مختصات دین اسلام این است که همه تمایلات فطری انسان را در نظر گرفته، هیچکدام را از قلم نینداخته و برای هیچکدام سهم بیشتری از حق طبیعی آنها نداده است. معنی فطری بودن قوانین اسلامی هماهنگی آن قوانین و عدم ضدیت آنها با فطریات بشر است؛ یعنی اسلام گذشته از اینکه از نظر ایمان و پرستش خدا پرورش دهنده یک احساس فطری است، از نظر قوانین و مقررات نیز با فطرت و طبیعت و احتیاجات واقعی بشر هماهنگ است.

بعضی از مقدس‌مآبان و مدعیان تبلیغ دین، به نام دین با همه چیز به جنگ بر می‌خیزند؛ شعارشان این است: اگر می‌خواهی دین داشته باشی پشت پا بزن به همه چیز، گرد مال و ثروت نگرد، ترک حیثیت و مقام کن، زن و فرزند را رها کن، از علم بگریز که حجاب اکبر است و مایه گمراهی است، شاد مباش و شادی نکن، از خلق بگریز و به انزوا پناه ببر، و امثال اینها. بنابراین اگر کسی بخواهد به گزینه دینی خود پاسخ مثبت بدهد باید با همه چیز در حال جنگ باشد. بدیهی است وقتی که مفهوم زهد، ترک وسائل معاش و ترک موقعیت اجتماعی و انزوا و اعراض از انسانهای دیگر باشد؛ وقتی که گزینه جنسی پلید شناخته شود و منزّه‌ترین افراد کسی باشد که در همه عمر مجرد زیسته است؛ وقتی که علم دشمن دین معرفی شود و علما و دانشمندان به نام دین در آتش افکنده شوند و یا سرهاشان زیر گیوتین برود مسلماً و قطعاً مردم به دین بدبین خواهند شد. مربیان دین باید اول بکوشند خودشان عالم و محقق و دین شناس بشوند و به نام دین مفاهیم و معانی نامعقولی در اذهان مردم وارد نکنند که

همان معانی نامعقول منشأ حرکتهای ضد دینی می‌شوند، ثانیاً در اصلاح محیط بکوشند و از آلودگیهای محیط تا حدود امکان بکاهند، ثالثاً از همه مهمتر و بالاتر اینکه به نام دین و به اسم دین با فطریات مردم معارضه و مبارزه نکنند؛ آن وقت است که خواهند دید مردم یدخلون فی دین الله افواجا۱

(امدادهای غیبی، ص ۴۹ تا ۵۱)



یک روز در مدرسه مروی با چند نفر از آقایان طلاب همین مطلب را در میان گذاشته بودم و می‌گفتم آقایان! معنی هادی قوم بودن این نیست که ما تنها حالت منع و توقف به خود گرفته‌ایم، به هر کاری که می‌رسیم می‌گوئیم این را نکن، آن را نکن، و مردم را گرفتار کرده‌ایم، یک جا هم باید مردم را تشویق کرد و به حرکت آورد. همین مثال اتومبیل را ذکر کردم و گفتم که ما باید مثل راننده اتومبیل باشیم، یک جا به اتومبیل گاز بدهیم، یک جا فرمان را بپیچیم، یک جا ترمز کنیم، یک جا کار دیگر، مثلاً چراغ بدهیم، هر موقعیتی اقتضائی دارد. بعد شوخی کردم و گفتم ما که نباید همیشه «آقا شیخ ترمز» باشیم، همه جا ترمز بکنیم. تنها ترمز کردن کافی نیست، یک جا هم باید «آقا شیخ فرمان»

باشیم، يك جا «آقا شيخ موتور» باشيم. يكي از طلاب گفت ما هيچكدام
نيستيم، ما «آقا شيخ دنده عقب» هستيم.

(ده گفتار، ص ۲۶۵)

يا مداحي يا لجنمالي

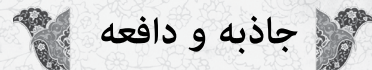
جامعه ما هنوز به آن پایه از رشد نرسیده که اجتماع را فوق فرد بشناسد و حب و بغضها را کناری بگذارد و از این توصیف و تشریحها فقط ارشاد و هدایت و سعادت جامعه را منظور داشته باشد همان طوری که علمای تشریح کالبدی را تشریح می کنند و منظوری جز علم و اطلاع و کمک گرفتن برای معالجه بیماران در نظر ندارند. گذشته از همه اینها من الآن نمی دانم که اگر بنا شود هیئتی از مفکرین ذی صلاحیت بنشینند و قضاوت کنند، آیا در حال حاضر چنین افراد صلاحیت داری در اجتماع ما وجود دارند یا نه؟ زیرا ما چنین تهرینی نداریم و همچو عادی در میان ما تاکنون جاری نبوده است. آنچه در میان ما معمول و متداول بوده و هست يك خوی قدیمی و يك بیماری نوظهور است. خوی قدیمی ما مداحی و ستایشگری و تملق است؛ بیماری جدید ما که علامت روشنفکری به شمار می رود لکه دار کردن و لجن مال کردن افراد است و به غلط نامش را «انتقاد» گذاشته ایم. در عین اینکه آن خوی قدیم و این بیماری جدید به ظاهر معکوس یکدیگر می باشند، از يك اصل و يك ریشه سرچشمه می گیرند و آن «گزافه گویی» و هوایی سخن گفتن و مصلحت اجتماع را در نظر نگرفتن است.

(مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۱۴۸)

سلاح تکفیر

همیشه بي سوادها و نادانها و جاهلها وقتي که در مقابل دانشمندها ، با قدرتها ، باهنرها قرار مي گيرند و مي بينند جامعه براي اينها احترام قائل است ، مي دانند چه بکنند، ابزار ديگري که ندارند ، اگر بگويند بي سواد است، آثار علميش را مي بينند ، اگر بگويند بي هنر است هنرش را دارند مي بينند، اگر بگويند بي عقل است عقلش را دارند مي بينند، چه بگويند ؟ آخرش مي گویند اين دين ندارد، اين کافر است، اين مسلمان نيست.

(سیری در سیره معصومین علیهم السلام، ص ۴۱)



جاذبه و دافعه

غالباً خیال می‌کنند که حسن خلق و لطف معاشرت و به اصطلاح امروز «اجتماعی بودن» همین است که انسان همه را با خود دوست کند. اما این برای انسان هدفدار و مسلکی- که فکر و ایده‌ای را در اجتماع تعقیب می‌کند و درباره منفعت خودش نمی‌اندیشد- میسر نیست. چنین انسانی خواه ناخواه یکرو و قاطع و صریح است مگر آنکه منافق و دورو باشد. زیرا همه مردم یک جور فکر نمی‌کنند و یک جور احساس ندارند و پسندهای همه یکنواخت نیست. در بین مردم دادگر هست، ستمگر هم هست، خوب هست، بد هم هست. اجتماع منصف دارد، متعددی دارد، عادل دارد، فاسق دارد، و آنها همه نمی‌توانند یک نفر آدم را که هدفی را به طور جدی تعقیب می‌کند و خواه ناخواه با منافع بعضی از آنها تصادم پیدا می‌کند دوست داشته باشند. تنها کسی موفق می‌شود دوستی طبقات مختلف و صاحبان ایده‌های مختلف را جلب کند که متظاهر و دروغگو باشد و با هر کسی مطابق میلش بگوید و بنمایاند. اما اگر انسان یکرو باشد و مسلکی، قهراً یک عده‌ای با او دوست می‌شوند و یک عده‌ای نیز دشمن؛ عده‌ای که با او در یک راهند به سوی او کشیده می‌شوند و گروهی که در راهی مخالف آن راه می‌روند او را طرد می‌کنند و با او می‌ستیزند.

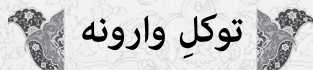
(جاذبه و دافعه علی علیه السلام، ص ۲۲)



عمل، مهم است

کم کم افکاری پیدا شد که عمل را تحقیر و آن را بیارزش تلقی میکرد... در میان تعلیماتی که ما از پیش خودمان به خودمان می‌دهیم! عمل را تحقیر میکنیم. مثلاً میگوییم انتساب را علینابیطالب درست کن، «یا علی» بگو، اسمت شیعه باشد و در دیوان عزاداران حسینی ثبت بشود، همین کافی است. جزو حزب باش. خیال کردیم - العیاذ بالله - حسین بن علی (علیه السلام) یک آدم حزب باز است و میگوید: هر کس که کارت عضویت در اینجا صادر کرد همان کافی است و مصونیت پیدا میکند! اساساً فلسفه شهادت حسین (علیه السلام) این بود که میخواست اسلام را در مرحله عمل زنده کند.

(احیای تفکر اسلامی، ص ۳۷)



توکل و ارونه

توکل در قرآن یک مفهوم زنده‌کننده و حماسی است؛ یعنی هر جا که قرآن می‌خواهد بشر را وادار به عمل کند و ترسها و بیمها را از انسان بگیرد، می‌گوید نترس و توکل به خدا کن، تکیهات به خدا باشد و جلو

برو، تکیه‌ات به خدا باشد و حقیقت را بگو، به خدا تکیه کن و از کثرت انبوه دشمن نترس.

ولی وقتی که شما همین توکل را در میان تفکر امروز مسلمین جستجو می‌کنید، می‌بینید يك مفهوم مرده است. وقتی می‌خواهیم ساکن بشویم و جنبش نداشته باشیم، وقتی می‌خواهیم وظیفه را از خودمان دور کنیم و آن را پشت سر بیندازیم به توکل می‌چسبیم. مفهوم توکل درست وارونه آن چیزی که قرآن تعلیم داده در افکار ما وارد شده است.

(احیاء تفکر اسلامی، ص ۵۸)

زهد منفی

در میان ما کلمه زهد خیلی رایج است ولی ما اگر زاهد را آن طوری که در اخبار و سنت معرفی کرده‌اند بخواهیم جستجو کنیم می‌بینیم آن زاهد غیر از زاهدی است که ما امروز در جامعه می‌شناسیم. می‌بینید لقب «زاهد» را به خیلی از افراد می‌دهند.

می‌گویند فلان کس آدم بسیار زاهدی است. وقتی که می‌رویم سراغ زهد این آدم (البته این جور آدمها خوبیهایی هم دارند) می‌بینیم زهد این آدم فقط جنبه منفی دارد و بس؛ یعنی آدمی است که در زندگی به کم قناعت می‌کند. می‌گوییم هرکسی که در زندگی به کم قناعت کند زاهد است؛ ولی این جور نیست.

جزء شرایط زاهد یکی همین است که در زندگی شخصی و فردی خودش طوری باشد که به کم بتواند قناعت کند و این فلسفه بسیار بسیار بزرگی دارد. اما نه هرکس که به کم قناعت کرد او زاهد است.

(احیاء تفکر اسلامی، ص ۵۹)

تکلیف در دوره انتظار

به انتظار ظهور حضرت حجت، هیچ تکلیفی از ما ساقط نمی‌شود، نه تکلیف فردی و نه تکلیف اجتماعی شما در شیعه - که اساسا این اعتقاد از يك نظر اختصاص به دنیای تشیع دارد - تا چه رسد به اهل تسنن، يك عالم پیدا نمی‌کنید که بگوید انتظار ظهور حضرت حجت يك تکلیف کوچک را از ما ساقط می‌کند. هیچ تکلیفی را از ما ساقط نمی‌کند.

(سیری در سیره معصومین علیهم السلام، ص ۲۵۶)

انتظار ویرانگر

برداشت قشری از مردم از مهدویت و قیام و انقلاب مهدی موعود این

است که صرفاً ماهیت انفجاری دارد؛ فقط و فقط از گسترش و اشاعه و رواج ظلمها و تبعیضها و اختناقها و حق کشی ها و تباهیها ناشی می شود؛ نوعی سامان یافتن است که معلول پریشان شدن است. آنگاه که صلاح به نقطه صفر برسد، حق و حقیقت هیچ طرفداری نداشته باشد، باطل یک تاز میدان گردد، جز نیروی باطل نیرویی حکومت نکند، فرد صالحی در جهان یافت نشود، این انفجار رخ می دهد و دست غیب برای نجات حقیقت- نه اهل حقیقت، زیرا حقیقت طرفداری ندارد- از آستین بیرون می آید. علیهذا هر اصلاحی محکوم است، زیرا هر اصلاح يك نقطه روشن است؛ تا در صحنه اجتماع نقطه روشنی هست دست غیب ظاهر نمی شود. بر عکس، هر گناه و هر فساد و هر ظلم و هر تبعیض و هر حق کشی، هر پلیدی ای به حکم اینکه مقدمه صلاح کلی است و انفجار را قریب الوقوع می کند رواست، زیرا «الْغَايَاتُ بُرُزُ الْمَبَادِي» (هدفها وسیله های نامشروع را مشروع می کنند). پس بهترین کمک به تسریع در ظهور و بهترین شکل انتظار، ترویج و اشاعه فساد است.

اینجاست که گناه، هم فال است و هم تماشا، هم لذت و کامجویی است و هم کمک به انقلاب مقدس نهایی. اینجاست که این شعر مصداق واقعی خود را می یابد:

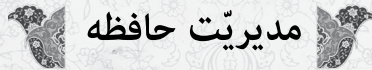
در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

این گروه طبعاً به مصلحان و مجاهدان و آمران به معروف و ناهیان از منکر با نوعی بغض و عداوت می نگرند، زیرا آنان را از تأخیر اندازان ظهور و قیام مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه) می شمارند. برعکس، اگر خود هم اهل گناه نباشند، در عمق ضمیر و اندیشه با نوعی رضایت

به گناهکاران و عاملان فساد می نگرند، زیرا اینان مقدمات ظهور را فراهم می نمایند.... این نوع برداشت از ظهور و قیام مهدی موعود و این نوع انتظار فرج که منجر به نوعی تعطیل در حدود و مقررات اسلامی می شود و نوعی «اباحیگری» باید شمرده شود، به هیچ وجه با موازین اسلامی و قرآنی وفق نمی دهد.

(قیام و انقلاب مهدی علیه السلام، ص ۵۴ و ۵۵)



مدیریت حافظه

افراد از نظر هوش، فهم، استعداد و حافظه با یکدیگر اختلاف دارند. انسانهای رشید از حافظه خود بهره برداری صحیح می کنند، ولی آدمهای غیر رشید ممکن است حافظه بسیار نیرومندی نیز داشته باشند اما نتوانند از آن استفاده کنند. آدم غیر رشید تصور می کند حافظه يك انبار است، انباری که باید دائماً آن را پر کند؛ هر چه پیدا کرد آنجا پرت کند، عیناً مانند انبار يك خانه که احیاناً وارد می شوی می بینی يك تکه حلبی، يك قطعه فلز، يك ميز شکسته، يك صندلی شکسته در آنجا افتاده است. اما آدمی که رشید باشد، در بهره برداری از حافظه خود دقت می کند؛ اولین کاری که انجام می دهد عمل انتخاب است؛ یعنی حافظه خود را مقدس می شمارد، حاضر نیست هر چه شد در آن سرازیر کند؛ حساب می کند که دانستن چه چیزهایی برای او مفید است و چه چیزهایی بی فایده است؛

مقیدها را درجه بندی می‌کند و مفیدترها را انتخاب می‌کند، سپس آنها را به حافظه خویش می‌سپارد آنچنانکه امانتی را به امینی می‌سپارد؛ در خود سپردن دقت می‌کند، یعنی واقعاً و به طور دقیق و روشن آن را وارد ذهن می‌کند و سپس تحویل حافظه می‌دهد....

(امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۱۰۵)

می‌شود. مقصود این است که ظرفیت انسان برای عبادت يك ظرفیت محدود است؛ فرضاً انسان عبادت را با نشاط آغاز کند، پس از مدتی که بدن خسته شد نشاط هم از بین می‌رود و عبادت جنبه تحمیلی پیدا می‌کند.

(امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)

صرف نیروهای مغزی برخی

جوامع در مسایل بیهوده

نیروهای مغزی متفکران هر قوم که می‌توانند افکار و اندیشه‌های بدیع عرضه بدارند از جمله سرمایه‌های ذي قیمت آن قوم بشمار می‌رود. ولی باید دید این سرمایه‌ها صرف چه مسائلی می‌شود؟ آنچه که به رشد و پیرشدی مربوط است، داشتن و نداشتن مغزهای قوی نیست، بلکه اینست که این نیروهای مغزی صرف چه مسائلی می‌شود؟ مغز قوی مانند بازوی قوی است، داشتن بازوی قوی بخودی خود مولد نیست، فرضاً يك بازوی قوی دائماً خاك شوره زار را زیر و رو کند و از نقطه‌ای به نقطه دیگر ببرد چه فائده‌ای دارد؟

گاهی برخی جامعه‌ها نیروهای مغزی شان، یعنی شریفترین و عزیزترین سرمایه انسانیشان صرف مسائلی بی‌فائده و یا کم فایده می‌شود. یعنی در میان هزاران مسائل مشکل نظری و عملی که فوریت دارد و سخت

رشد در عبادت

باید اعتراف کنیم که ما راه عبادت را نیز نمی‌دانیم، یعنی ما از نظر عبادت نیز قادر به اداره خود به نحو صحیح نیستیم. غالباً خیال می‌کنند که چون عبادت خوب است پس هر چه بیشتر بهتر؛ فکر نمی‌کنند که عبادت آنگاه اثر خود را می‌بخشد که جذب روح شود و روح از آن به طور صحیح تغذیه نماید. همان طور که معنی استفاده از غذای خوب این نیست که هر چه بیشتر بهتر، معنی استفاده از عبادت نیز آن نیست. عبادت باید با نشاط روح توأم باشد. مقصودم این نیست که قبلاً باید نشاطی وجود داشته باشد تا عبادت شروع شود. بسا افرادی که هیچوقت نشاط پیدا نکنند. خود نشاط تدریجاً با عبادت و انس با ذکر خدا پیدا می‌شود. اگر روی اصول صورت گیرد تدریجاً انس و علاقه و نشاط پیدا

مورد نیاز اجتماع است ، تنها توجه مغزها با يك سلسله مسائل تكراري است كه اگر حل شدني بوده است تا حالا هزار بار حل شده است و اگر هم حل ناشدني است تا ابد حل نخواهد شد . ولي عادت عرف بر اين جاري است كه نبوغها و استعدادها صرف همان مسایل تكراري شود و محصول قابل توجهي نداشته باشد.

(امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۱۵۱ و ۱۵۲)

حساسیت‌های اجتماعی

يكي ديگر از علائم رشد و بي‌رشدي ، حساسيتهاي اجتماعي است ، جامعه‌ها در حساسيت نشان دادنبا يكدیگر اختلاف دارند . اشتباه است اگر خيال كنيم كه يك جامعه باصطلاح ديني حساسيتهايش هميشه رنگ و شكل ديني دارد و احيانا انگيزه ديني هم دارد ، ولي آيا اگر حساسيتها در موضوعات ديني بود و حتي انگيزه‌ها هم ديني بود كافي است كه آن حساسيتها را با آن دين و مصالح آن دين منطبق بدانيم ؟ جواب اينست : نه ، نکته مهم همين جا است . گاهي مردم بعلل خاص اجتماعي درباره بعضي مسائل بسيار اصولي دين حساسيت خود را از دست مي‌دهند ، گويي شعورشان نسبت بان اصول خفته است، بهچشم خود مي‌بينند كه آن اصول پايمال مي‌شود ولي ككشان باصطلاح نميگردد. ولي در باره بعضي مسائل كه از نظر خود دين جزء اصول نيست ، جزء

فروع است ، يا احيانا جزء فروع هم نيست ، جزء شعائر است ، يا خير جزء اصول است ولي بالاخره اصلي است در عرض اصلاهي ديگر ، آن چنان حساسيت نشان مي‌دهند كه حتي تو هم خدشه‌اي بر آن ، يا شايعه دروغ خدشه بر آن ، آنها را به جوش مي‌آورد . گاهي هم حساسيتهاي كاذب در جامعه بوجود مي‌آورند يعني مردم در باره اموري حساسيت نشان مي‌دهد كه دليلي ندارد.

(امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۱۵۲ و ۱۵۳)

نوع مصارف انفاق

پولهايي كه مردم به عنوان انفاق و في سبيل الله مصرف مي‌كنند، نوع مصارفي كه انتخاب مي‌كنند نمايانگر سطح رشد اسلامي مردم است.

(امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۱۵۶)

برخورد با فرصتها

علامت ديگر رشد و بي‌رشديها طرز برخورد با فرصتها است يعني از

فرصت استفاده کردن‌ها و فرصت از دست دادن‌ها است.

(امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۱۵۸)

صراحت یا اهانت؟

اگر کسی به در خانه‌ای برود و صاحب خانه بگوید من الآن وقت ندارم شما را بپذیرم، به او برمی‌خورد و چه بسا قهر کند و هر جا بنشیند بگوید من رفتم به در منزل فلانی، مرا راه نداد. این هم يك نادانی و جهالت است.

ما باید دستور قرآن را در این باره به کار ببندیم. به کار بستن این دستور تکلفات و ناراحتیهای زیادی را از ما دور می‌سازد. يك سلسله دروغها و خلاف گویی‌ها معلول همین رفتار نادرست و توقعهای نابجاست که در بین ما رایج می‌باشد.

شخصی بدون اطلاع قبلی در خانه شخص دیگری را می‌زند. صاحب خانه میل ندارد او را بپذیرد، بسا هست که کارهای لازمی دارد و آمدن این شخص مزاحمت است، می‌گوید بگوئید فلانی در خانه نیست. شخص وارد غالباً این دروغها را می‌فهمد. شخص وارد خلاف می‌کند که بدون تعیین وقت قبلی توقع دارد او را بپذیرند و صاحب خانه هم آن قدر شهامت و صراحت ندارد که بگوید معذرت می‌خواهم فعلاً وقت ندارم بپذیرم، و اگر بگوید وقت ندارم، باز آن شخص وارد آن قدر فهم ندارد که عذر

او را بپذیرد، تا آخر عمر گله می‌کند که رفتم به در خانه فلان شخص و او مرا نپذیرفت.

این است که در این گونه مواقع، هم دروغ گفته می‌شود و هم رنجش پدید می‌آید... در اینجا قضیه‌ای مربوط به مرحوم آیه الله بروجردی به یاد دارم نقل می‌کنم:

در سالهایی که در قم بودم يك وقت یکی از خطبای معروف ایران به قم آمد و اتفاقاً دید و بازدید ایشان در حجره بنده بود. در آنجا از ایشان دیدن می‌شد. يك روز در مدت اقامت ایشان در قم، شخصی در وقت نامناسبی ایشان را به خانه آیه الله بروجردی برده بود. آن موقع يك ساعت قبل از وقت درس ایشان بود و معمولاً ایشان در آن وقت مطالعه می‌کردند و کسی را نمی‌پذیرفتند. در می‌زنند و به نوکر می‌گویند به آقا بگوئید فلانی به ملاقات شما آمده است. نوکر پیغام را می‌رساند و برمی‌گردد و می‌گوید آقا فرمودند من فعلاً مطالعه دارم، وقت دیگری تشریف بیاورید. آن شخص محترم هم برگشت و اتفاقاً همان روز به شهر خود مراجعت کرد. همان روز آیه الله بروجردی برای درس آمدند، من را در صحن دیدند و فرمودند: «من بعد از درس برای دیدن فلانی به حجره شما می‌آیم.» گفتم ایشان رفتند. فرمودند:

«پس وقتی ایشان را دیدی بگو: حال من وقتی تو به دیدن من آمدی مانند حال تو بود وقتی می‌خواهی برای ایراد سخنرانی آماده شوی. من دلم می‌خواست وقتی با هم ملاقات کنیم که حواس من جمع باشد و با هم صحبت کنیم و در آن موقع من مطالعه داشتم و می‌خواستم برای درس بیایم.»

پس از مدتی من آن شخص را ملاقات کردم و معذرتخواهی آیه الله

بروجردی را ابلاغ کردم، و شنیده بودم که بعضی از افراد وسوسه کرده بودند و به این مرد محترم گفته بودند: تعمدی در کار بوده که به تو توهین شود و تو را از در خانه برگردانند. من به آن مرد محترم گفتم: «آیه الله بروجردی می‌خواستند به دیدن شما بیایند و چون مطلع شدند که شما حرکت کردید معذرتخواهی کردند.»

آن مرد جمله‌ای گفت که برای من جالب بود. گفت: «نه تنها به من يك ذره برنخورد، بلکه خیلی هم خوشحال شدم؛ زیرا ما اروپاییها را می‌ستاییم که مردمی صریح هستند و رودرواسیهای بیجا ندارند. من که قبلاً از ایشان وقت نگرفته بودم، غفلت کرده در وقت نامناسبی رفته بودم. من از صراحت این مرد خوشم آمد که گفت حالا من کار دارم. آیا این بهتر بود یا اینکه با ناراحتی مرا می‌پذیرفت و دائماً در دلش ناراحت بود و با خود می‌گفت این بلا چه بود که بر من نازل شد، وقت مرا گرفت و درس مرا خراب کرد؟! من بسیار خوشحال شدم که در کمال صراحت و رک گویی مرا نپذیرفت. چقدر خوب است مرجع مسلمین این‌طور صریح باشد.»

(مسأله حجاب، ص ۱۲۱ تا ۱۲۳)

افراط و تفریط در پرسشها

مردم از نظر سؤال و پرسش گاهی در حد افراط و گاهی در حد تفریط- اند. گاهی اشخاصی پیدا میشوند که کارشان سؤال کردن است، خصوصاً

در اطراف مسائل و موضوعات دینی. به خیال خود میخواهند از کم و کیف همه چیز سر در آورند، غافل از اینکه بشر هرگز چنین ادعایی نسبت به همین محسوسات و مشهودات طبیعت نمیتواند داشته باشد تا چه رسد نسبت به دین که از افقی مافوق طبیعت سرچشمه گرفته است. و بعضی در حال تفریطاند: یک حالت رخوت و سستی در آنها هست، روح تحقیق و تجسس از آنها گرفته شده، حتی از لازمترین سؤالات هم پرهیز دارند و خودداری میکنند. در بعضی از مردم حالت استنکاف و استکبار از سؤال هست؛ چون پرسیدن و استفهام، علامت اقرار به بی-اطلاعی است، این را یک نوع ذلت و خواری تلقی میکنند و یک عمر در جهالت باقی میمانند.

(بیست گفتار، ص ۱۹۰)

بایسته‌های اصلاح

اجتماع بشری گاه آنچنان جامد و ساکن و اسیر عادات دست و پاگیر می‌شود که نیازمند به نیرویی است که زنجیرها را از او برگرد و او را به حرکت آورد، و گاه آنچنان هوس نواخواهی پیدا می‌کند که سنن و نوامیس خلقت را فراموش می‌کند؛ گاه غرق در غرور و تکبر و خودخواهی می‌شود و نیرویی ضرورت پیدا می‌کند که او را در جهت زهد و ریاضت و ترک خودبینی و رعایت حدود خود و حقوق دیگران

اشتباه در مسیر اصلاح

خطری که غالباً مصلحان اجتماعی به وجود می‌آورند از همین ناحیه است که در يك اجتماع تندرو یا کندرو یا متمایل به راست یا به چپ ظهور می‌کنند و به پیکار مقدسی دست می‌زنند، اما فراموش می‌کنند يك برنامه معینی فقط برای مدت محدودی قابل اجراست و با جامعه کندرو یا تندرو یا چپ رو یا راست‌رو آنقدر باید پیکار کرد که تعادل خود را باز یابد، و بیش از آن، خود مستلزم سقوط و انحراف جامعه از سوی دیگر است.

(ختم نبوت، ص ۲۴)

رشد جامعه خود را بالا ببریم

در هر حال نباید مأیوس باشیم باید بیشتر به مسئولیتهای خود توجه داشته باشیم، باید بدانیم که رشد بهر حال اکتسابی است، باید آنرا تحصیل کنیم، رشد جامعه خود را بالا ببریم. وظیفه اصلی رهبران دینی جز این نیست.

(امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۱۵۸)

براند، و گاه آنچنان به سستی و لاقیدی و ستمکشی خو می‌کند که جز با بیدار کردن «منش» و شخصیت و احساس احقاق حقوق، چاره نمی‌توان کرد. بدیهی است که تندروی یا کندروی یا انحراف به راست یا چپ، هر کدام برنامه مخصوص به خود دارد. برای جامعه منحرف به راست، نیروی اصلاح کننده باید متمایل به چپ باشد و بر عکس.

این است که دوی يك زمان و يك دوره و يك قوم، برای زمان دیگر و قوم دیگر، درد و بلای مزمین است، و این است راز اینکه رسالتهای مختلف و احیاناً به صورت ظاهر، متضاد جلوه می‌کند: یکی پیامبر جنگ می‌شود و دیگری پیامبر صلح، یکی پیامبر محبت می‌شود و دیگری پیامبر خشونت و صلابت، یکی پیامبر انقلابی و دیگری پیامبر محافظه کار، یکی پیامبر گریان و دیگری پیامبر خندان. راز موقت بودن تعلیمات این گونه پیامبران همین است. بدیهی است که با همه تضادی که میان این گونه رسالتهای از نظر روش هست، از نظر هدف تضاد و اختلافی نیست؛ هدف یکی است: بازگشت به تعادل و افتادن در جاده اصلی.

(ختم نبوت، ص ۲۳ و ۲۴)